

## دییاجه ی سوم دیوان حافظ

دکتر احمد مجاهد

□ همان طور که خوانندگان محترم دیوان حافظ اطلاع دارند تاکنون دو دییاجه بر دیوان حافظ نوشته شده است؛ نخستین آن توسط محمد گل اندام از معاصران حافظ، و دومین آن بعد از ۱۱۵ سال از وفات حافظ در سال ۹۰۷ هـ توسط عبدالله مروارید بر نسخه ی حافظ فریدون میرزای تیموری چاپ دانشگاه تهران.

دییاجه ی سوم بنون نام کاتب است و نقد آن را بعد از نقل آن ملاحظه خواهید کرد.

دییاجه ی دیوان خواجه حافظ علیه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین درود نامحدودی که حافظان سرایر عالم عقول، واقفان محامد و مجامع اصول، و عارفان معارف و مواقف حق و قبول را از چاه ضلالت و هلاکت بیرون و به راه عنایت و هدایت مقرون سازد، حمد و ثنای جمال جمیل حضرت ذوالجلالی است که جواهر اعراض روح حیوان از حکمت شامله ی ابداعش قطره یی است که از رشحات سبحانه فیض بر صفحه ی مستدیر ارض رسیده، و هیولای فرد انسانی از آثار قدرت کامله ی اخترعش نکته یی است که از آیات موالید ثلاث و عناصر اربعه خلعت «خَلَقْنَا فِي أَحْسَنِ التَّقْوِيمِ»<sup>۱</sup> در بر کرده.

حمد بی حد و ثنای بی عد سزاوار جناب حضرت کریمی است که همه ی ممکنات را خلعت...<sup>۲</sup> موجودات را پیرایه ی عنایت او بر سر «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَا هَمَّ فِي الْبُرُوجِ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَا هَمَّ عَلَي كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»<sup>۳</sup> او یکی است و هر یکی اوست- «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»<sup>۴</sup> «و لَيْسَ وَدَّ لَهُ وَ لَا نَدَّ لَهُ»، چنان که خود فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»<sup>۵</sup>

دریای وحدت فردانیتش را - عرشانه- از جنبش<sup>۷</sup> چون موج لب گشودن محال، و زبان مانند ماهی از بیان ماهیتش<sup>۸</sup> لال. جایی که زبان آوران علم، فصاحت انداخته و خود را در ادای محمادت و ثنای او عاجز ساخته هر شکسته حالی را چه یارای زبان گشایی، و هر گرفته رای را چه امکان سخن آرای. «لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ»<sup>۹</sup>

بعد الحمد- فواید صلوات جلیله و درود جمیله بر زبده و خلاصه ی عالم، ثمره و برگزیده ی سلسله ی بنی آدم، و انگستری نبوت را شریف ترین خاتم- جناب رسالت ملئی است که اگر ثبت بیت مجموعه ی انتخاب وجود مسعودش سبب نگشتی، دست قضا اجزای زمان را به دفتین روز و شب به هم نپیوستی، و اگر بیان معانی ذات شریفش عرض مقصد و اظهار مطلب نبودی، صحاف قدر مطول شهرور و سنین را به رشته ی طول امل به هم شیرازه نیستی. اگر نور پاکش باعث کشف انجام<sup>۱۰</sup> نمی شد، تکیه بر حس<sup>۱۱</sup> افلاک در کارخانه ی اسرار نقل دفتر وجود نمی گشت. اگر ذات مقدسش موجب حل مضمرات نمی بود، مضامین پیچیده از صفحه ی نیستی غیان نمی گردید.

گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب

تا ابد حوا سترون بودی و آدم عزب

منبع شرع شریفش سرچشمه ی بنایع اصول و فروع، شمس الافاق نور کریمش پیش از دمیدن صبح ایحلا و تکوین در طلوع.

نبی امی و مکی و رسول مدنی سینه اش می اصل وقریشی گوهر گرطفیل تو و آل تو نبودی انسان خلعت از احسن تقویم نکردی در بر نفایس تحیات و ظرایف مدحیات و فایات وصی و خلیفه ی برحق را سزاوار است که حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» از جامع الاخبار خلافتش حکایتی است. کریمه ی «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»<sup>۱۲</sup> از کمال الدین امامت آیتین، و حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِلَهَا» از مناقب مرتضوی و فتوحات کنایتی. کندن در خبیر از حمله ی حیدری غزواتش یابی است و معجزات انبیا و اولیا از کرامات با هراتش کتلی. صلوات بی عدد بر آل اطهار و اولاد ابرار و اصحاب کبار آن حضرت که جوامع آثار رحمت و به مصداق حدیث نبوی: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نَوْحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَّى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»، مستغرقان بحر گناه را سفینه ی نجات اند. هر که در پیشگاه دل شمع یقین به نور جبین و اعتقاد ایشان برافروخته از ظلمت سرای گمراهی رهایی دید و به فردوس دل گشای تولای ایشان به هشت بهشت سرفرود نیابد. اقرار امامشان دلیلی است رهنمای مقصد و جبل المتین هدایت شان معاننان را کمندی است موجب حبس مؤبد. متبعثش چراغ رستگاری، مخالفش داغ شرمساری. شعر:

ای قبله ی مقابلان عالم کویت روی دل عاشقان بی دل سویت  
هر کس ز تو امروز بگرداند روی فردا به کلام دسته بیند رویت  
و بعد<sup>۱۳</sup> - برچهره پردازان عرایس افکار و جمله آرایان معنی ابکار، نقادان رشته ی بلاغت و جوهریان بازار فضل و فصاحت و شهسواران عرصه ی فتن و نامداران خطه ی سخن و سالکان طریق نظم و واقفان معانی بزم پوشیده و محجوب نیست که هیچ قماشی در اصل خویش از گوهر سخن بلند پایتر و هیچ متاعی در نفس خود از کلام منظوم گرانمایتر و صیرفی خرد را در دکان تصویر هیچ بضاعتی رفیع تر از آن به دست نیاید و نقشبند فکرت امکان را زیاتر از آن صورتی نیاراید. وزن و مقدار این در شاهوار را همه کس نلند مگر استاد خلواند کامل، و قدردان معتبر و بار یافته ی قابل، و اعتبار این نقد را نشانسد مگر صیرفی عقل. وحشی:

سخن صیقل گر مرآت روح است / سخن مفتاح ابواب فتوح است  
سخن گنج است و دل گنجور این گنج / در آن میزان جان و عقل گهر سنج  
در این میزان عدل و گنج سنجان / که عقلش کفیی شد کفیی جان  
سخن در کفه ریزد آن قدر در / که چون خالی کند عالم شود پر  
گهرها نه صدف نه حقه دیده / نه از ترکیب عنصر آفریده  
صدف مادر نه و عمان پدر نه / چو آن درها یتیم و در به در نه  
در گفتار عمائی صدف نیست / صدف را غیر بلای زو به کف نیست  
و حقیقت آن را نیابند مگر هوشمنان [و هو میان] لا یقطع الا بسوابق  
الآنهان، و میزان لا یرفع الا بایدی البصائر اللسان و البیان، اما تعلیم اسالیب  
سخن و تنوع تراکیب فن نظم و نثر بی شمار است و تفاوت حال سخنوران و  
تباین درجات هنرپروران به حسب نفوس و طبایع بسیار، و رعایت مراقبت  
رسوم قاعده ی اوضاع علوم و تقبیح و تحسین و تقریر و تحریر و نفرین و  
آفرین به اعتبارات و مقضیات مقام و اعتنا و اهتمام به شأن افتراض و اغتنام

هنگام ایراد کلام و فصل و وصل و تعریف و تکبیر و تقدیم و تأخیر و ابهام و توضیح و کنایت و تصریح و ایجاز و اطناب و خواص آفاده در هر باب جمله بر این مسأله مبتنی و متکلم علی‌الحقیقه به رعایت این دقیقه معتنی.

فَنَقِيلُ لَيْسَتْ الْبَلَاغَةُ أَنْ يَطَالَ عَنَانَ الْقَلَمِ وَ أَسَانَهُ [اون] يَسْطُرُ رَهَانَ الْقَوْلِ وَ مِيْدَانَهُ بَلْ هِيَ أَنْ يَبْلُغَ [أَمْدًا] الْمَرَادُ بِالْفَلْظِ أَعْيَانِ [وَمَعَانٍ] أَفْرَادًا. شاعر ماهر چون به کنه این نکته رسد و به حقیقت و حیثیت این قضیه واقف شود رخساره‌ی عبارات از بصارت او نور گیرد و جمال مقال از او طراوت پذیرد. یک بیت او نایب مناب قصیده باشد و یک غزل او واقع به موقع دیوانی گردد و یک قطعه بر مملکتی دست تصرف به هم رساند و یک رباعی از ربع مسکون باج و یک فرد از افراد بنی نوع انسان خراج ستاند. نظامی:

قافیه سنجان که علم برکشند ملک دو عالم به سخن درکشند  
ایضاً:

خاصه کلیدی که در گنج راست زیر زبان مرد سخن سنج راست ملخص این کلمات و مخصص این مقدمات ذات شریف ملکی صفات و جناب حضرت قدسی نفحات مولانا و معلی الاعظم مرشد و استلا الافهم افاضل العلما و اکبر العرفا، قنوة فحول الفضلا، معادن لطایف الروحانیه و مخزن اسرار السبحانیه- شمس الملة و اللین خواجه محمد حافظ شیرازی طیب الله تربته و رفع الله فی العالم القدس رتبه و برد الله مضعمه و جعل الله فی الجنان منزله. چون اشعار آبدارش رشک چشمه‌ی حیوان و بنات افکار ابتکارش غیرت حور روضه‌ی رضوان، و لایات دل آویزش ناسخ سخنان سحجان، و غزلیات سحرآمیزش کنظم الجمال و بزم الوصال و رواج الجنان و امن الفواد و طیب الرقاد- مذاق عوام را به لفظ متین شیرین کرده و دهان جان خواص را به معنی مبین نمکین ساخته. لغت اصحاب ظاهر را بر رخ ابواب آشنایی گشاده هم ارباب باطن را از او مواد روشنایی افزوده. در هر مقال سخن مناسب حال گفته و برای هر کس در معنی لطیف سفته و معانی بسیار در لفظ اندک خرج کرده، بدایع و مزیج رواج در درج انشا درج فرموده. گاهی سرخوشان کوی محبت را بر سر سجاده‌ی عشق و نظر بازی داشته و شیشه‌ی صبر و سکون ایشان را بر سنگ بی ثبات هستی زده می‌فرمایند:

و له علیه الرحمة:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباتند  
و گاهی دردی کشان مصطبه‌ی ابدات را به ملازمت پیر دیرمغان، و  
جرعه نوشان خمخانه‌ی حقیقت را به مجاورت بیت الاحزان ترغیب فرموده،  
و له:

تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود

سرما خاک ره پیرمغان خواهد بود  
افاضت سلسبیل طبع لطیفش که حکم «عیناً فیها تسمی سلسبیلأ»<sup>۱۴</sup>  
آحاد خاص و عام را شامل و شایع است و افادات و آثار فیض فیاضش  
اقاصی و ادانی اطراف صحاری و اکناف بولادی را لایح و ساطع- نظم منشور  
سحر حلالش عقده در زبان ناطقه انداخته [و] عقد منظوم فکرتش متاع بحر  
وکان برده. رشحات ینابیع ذهن وقلادش حنایق مجالس انس را به زلال معنی  
و «من الماء کل شیء حی»<sup>۱۵</sup> صفت نضارت بخشیده و نفعات گلزار  
فکرتش در ریاض جان‌ها معنی آیه‌ی «و نَفَخَتْ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَسَعَوْا لَهُ  
ساجدین»<sup>۱۶</sup> فاش کرده و کلمات فصیحش چون انفاس دل گشای مسیح  
دل مرده را حیات بخشیده و رشحات اقلام خضر خواش بر سریر پیر سخن

حضرت کلیم الله ید بیضا نموده، گویی که هوای ربیع کسب لطافت از اخلاق  
او کرده و عنار گل نسربین زیب و طراوت از شواهد او اقتباس فرموده، و قد  
نیگوی شمشاد و قامت دلجوی سرو آزاد رعونت و استقامت از رای دلپذیر او  
وام گرفته در خودستانی می‌فرماید:

له علیه الرحمة

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داداست  
بی تکلف هر در و گوهری که جواهری طبیعت را موجود بود از بهر زینت  
دوشیزگان خلوت سرای ضمیرش در سلک نظم کشیده لاجرم خود را به  
لباس [او] کسوت عبارات و حلیه‌ی استعارات آراسته زبان تشعشق را به دعوی  
کشیده می‌فرماید: و له:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روزه نوبت اوست  
با موافق و مخالف به طنازی و رعنائی در آویخته در مجلس عام و  
خلوت خاص، گنا و پادشاه عالم و عامی در هر مقام شوهرها برانگیخته:

حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد

از سر پیمان گذشت با سر پیمانه شد  
چون از شایه‌ی شبهت و شهوت مصون و محروس بودند دست  
تصرف بی‌گناه به دامن عصمتشان نرسیده و گوشه‌ی چادر عفتشان به  
سرانگشت خیانت [کسی فرونکشیده]، و رخساره‌ی احوالشان از خجالت  
روسیاهی پاک و از مخالفت دورنگی چون گوهر آهنگ محفوظ و مستور  
بماند. و له:

گرم‌ن آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست  
بنهر این غزل‌های رنگین جهانگیرش به اندک وقتی به حدود ری و روم  
و سرحد مصر و شام و به اقالیم خراسان و ترکستان و هندوستان رسیده و  
قوافل سخن‌های دلپذیرش به اطراف و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده.  
خلوت مذاکره و ترنم سماع صوفیان بی‌غزل شورانگیز او آثار جذبات بر طبایع  
حضرات سمت ظهور نیافتی، و بزم ارم نظم پادشاهان بی‌سخن نوق آمیز و  
اشعار طرب‌انگیزش زیب و زینت نگرفتی، بلکه های و هوی مشتاقان و  
مستان بی‌لوله‌ی شوق او نبود، و سرود رود می‌پرستان بی‌غلفه‌ی نوق  
او نمودی، چنانچه در تمثیل فرماید بیت:

و له علیه الرحمة:

غزل سرایی حافظ بدان رسید که چرخ

نوی زهره و رامشگری بهشت از یاد  
جو شعر عذب روانش زبرکتی گویی

هزار رحمت حق بر روان حافظ باد  
بلی محافظت درس قرآن و ملازمت شغل تنظیم سلطان، مشغول  
درس و بحث کشفه و مصباح را مطالعه و مباحثه فرمودی، و مطالع [و] و  
مفتاح و تحصیل قوانین ادب و تحسین دواوین عربی از جمع لایات و  
غزلیاتش مانع آمدی، و از تنوین اشعار و لایاتش اهل دفتر و کتاب عاجز  
گشتی، و در سرگاه حضرت دین‌پناه استاد الفضلاء، قوام الملة و اللین ملا  
عبدالله- اعلی الله تعالی فی اعلی علین به کرات و مرات مذاکره رفتی، و در  
اثنای مذاکره فرمودی که این فراید را فواید بسیار است همه را در یک عقد  
می‌باید کشید و در سلک یک رشته می‌باید آورد تا قاعده‌ی جید وجود اهل  
زمان گردد. در تاریخ احدی و تسعین و سبع مائه ۷۹۱ من الهجرت النبویه  
المصطفویه علی هاجرها آلف سلام و التحیه مرغ روحش از قفس تنگ بدن

آغاز بال افشانی نموده به ذوق تماشای گلشن فردوس پر گشاده ودیعت حیات به موکلان قضا و قدر سپرده و رخت وجود از دهلیز تنگ این سراچه‌ی بی‌ثبات بیرون برده و روح پاکش با ساکنان عالم علوی قرین و هم‌خوابه‌ی آغوش حورالعین گردید.

به سوی جنت اعلیٰ روان شد / فرید عهد شمس‌الدین محمد  
به سال با وصال و نال ابجد / زسال هجرت میمون احمد  
به خاک پاک او چون درگذشتم / نظر کردم صفا و نور مرقد  
به سوابق صحبت و لوازم عهود و محبت و ترغیب عزیزان با وفا و  
تحریض دوستان باصفا که صفحات حال از فروغ نور ایشان جمال گیرد، و  
مآل احوال در حسن تربیت ایشان کمال پذیرد، باعث بر تحریر این کتاب  
گشت. شعر:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ / که شمع بود از نور تجلی  
چو در خاک مصلی ساخت منزل / بجو تاریخش از خاک مصلی

\*\*\*

به هفتصدونود و دو به حکم لم یزلی / جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت  
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ / از این سراچه‌ی قلنی به دار جنت رفت

## نقد دیباجه

این دیباجه که نام کاتب در آن نیست در ابتدای دیوان حافظی آمده است که به خط شکسته‌ی نستعلیق خوب یکی از خطاطان نسبتاً معروف دوره‌ی ناصری است با تاریخ همان وقت و برای یکی از والیان همان زمان که نام والی را بعداً در نسخه محو کرده‌اند.

به گمان این جانب که هیچ شکی در آن نیست کاتب خطاط که مأمور بوده است یک نسخه دیوان حافظ برای ولی نعمت خود که از حاکمان بوده است تهیه نماید، ضمناً خواسته است که ابتکاری هم به کار برد. آمده است نیمه‌ی اول دیباجه را که در اصل تحمیدیه‌ی بی بوده است در ابتدای یک کتاب خطی، برداشته و به اول دیوان حافظ الصاق کرده است چون که مطالب تحمیدیه‌ها به همه‌ی کتاب‌ها می‌خورد زیرا مضمون کلی همه‌ی آن‌ها، در ابتدا نعت پروردگار است و سپس نعت رسول، و اگر نویسنده شیعی باشد نعت امامان شیعه. بنابراین نیمه‌ی نخست این دیباجه نه به حافظ مربوط می‌شود و نه به دیوان حافظ. و با این که این تحمیدیه مسجع و مقفّاست و باری و نشانی از فصاحت و بلاغت در اوست، اگر کاتب نسخه سواد داشت می‌توانست با افزودن سه چهار سطر از خود، تحمیدیه را وصل به نام حافظ و دیوان حافظ کند و این دیباجه را به پایان ببرد. اما چون فضلی نداشت، آمده است از نیمه‌ی دیباجه به بعد یعنی از شماره‌ی ۱۳ که در پی نوشت اشاره شده است، نیمه‌ی دوم دیباجه‌ی محمد گل انام را که شرح حال حافظ و دیوان حافظ است، یک‌جا انتحال کرده و به پایان تحمیدیه الصاق کرده است.

اما این دیباجه که هیچ مشکلی را حل نمی‌کند یک فایده دارد و آن این است که مدت هفت صد سال است که یک جمله‌ی غلط در دیباجه‌ی محمد گل انام آمده است که مرحوم قزوینی هم به آن اشاره می‌کند و ایراد می‌گیرد و حق هم به جانب قزوینی است و صحیح آن در این دیباجه آمده است.

شادروان قزوینی در صفحه‌ی «قب» دیباجه‌ی محمد گل انام، جمله‌ی گل انام را که می‌نویسد: «و رشحات اقلام خضر خاصیتش بر سریر سخن

یدبیضا نموده»، در حاشیه بر این جمله ایراد گرفته و می‌نویسد: «چنین است در پنج نسخه ولی مناسبت خضر با ید بیضا به هیچ وجه معلوم نشد چه یدبیضا از معجزات حضرت موسی بوده است و با خضر انانی ارتباطی ندارد. در نسخ چاپی [منظورش قدسی] آمده است: «و کلیم کلام معجز نظامش در طور سخنوری یدبیضا نموده». و این عبارت به کلی ساختگی و فاسد به نظر می‌آید چه معجزه‌ی یدبیضا را حضرت موسی در مصر در مقابل تخت فرعون ابراز نموده نه در کوه طور که در شبه جزیره‌ی سینا مابین مصر و شام واقع و موضع مناجات حضرت موسی بوده با حضرت احدیت پس چه گونه کلیم کلام معجز نظامش در طور سخنوری یدبیضا نموده است... پایان سخن قزوینی. اما صحیح جمله در دیباجه‌ی ما این طور آمده است: «ورشحات اقلام خضر خواصش بر سریر پیر سخن حضرت کلیم‌الله یدبیضا نموده». یعنی جمله‌ی «حضرت کلیم‌الله» در دیباجه‌ی گل انام ساقط است و غلط و باعث ایراد قزوینی شده است.

دو یمین فایده‌ی این دیباجه باز غلطی است که در تحریرهای مختلف دیباجه‌ی گل انام در یک جا آمده و صحیح آن در این دیباجه آمده است. شادروان قزوینی در صفحه‌ی «قو» دیباجه در حاشیه می‌نویسد: «سایر نسخ جدید و نسخ چاپی به جای آن: و ملازمت شغل سلطان، یا: و ملازمت تعلیم سلطان، - و این نسخه بدل برای شرح احوال حافظ خالی از اهمیت نیست چه بنابر نسخ جدید، حفظ ملازمت شغلی از اشغال سلطانی را می‌نموده، یا معلم سلطان بوده است در صورتی که بنابر سه نسخه‌ی قدیمی مذکور، ابناً چنین چیزی در بین نبوده...»

در دیباجه‌ی ما آمده است: «و ملازمت شغل تنظیم سلطان»، یعنی به جای عبارت «و ملازمت شغل سلطان» که در نسخه‌های چاپی آمده کلمه‌ی «تنظیم» اگر نباشد عبارت محل اشکال است. و همچنین در نسخی که «و ملازمت تعلیم سلطانی» آمده این نکته تا این تاریخ مسلم است که حافظ معلم و تعلیم دهنده‌ی هیچ سلطانی نبوده و صحیح آن «و ملازمت شغل تنظیم سلطان است» که در دیباجه‌ی ما آمده است. ضمناً این نکته گفته شود که در تحریرهای جدید دیباجه‌ی محمد گل انام لغات عربی مغلق رقیق‌تر شده و بعضی کلمات و جمله‌ها جابه جا شده‌اند اما مضمون و استخوان‌بندی همان دیباجه و تحریر قدیم است. و دیباجه‌ای که نقل شد از تحریرهای دومی و جدید است.

این نسخه ارزش و اعتباری چندان ندارد چون که اشعاری شیعی منسوب به حافظ در این نسخه بسیار است مثل سلامیه‌ی که درباره‌ی امام رضا گفته شده است و اشعار دیگر. فقط ارزش نسخه به خط یکی از خطاطان دوره‌ی ناصری است.

البته یک مقدمه‌ی چهارم هم داریم با اسم و رسم و تاریخ که در شماره‌های آینده‌ی مجله‌ی حافظ تقدیم خواهد شد. امید است که وقت حافظ دوستان به عبث گرفته نشده باشد و این مقاله سودمند افتد. ■

## پی‌نوشت‌ها

۱- مأخوذ از قرآن، سوره‌ی ۹۵ آیه‌ی ۴-۲. دو کلمه در اصل نسخه پاک شده است. ۳- قرآن، سوره‌ی ۱۷ آیه‌ی ۷۰-۴. آیات متعدد قرآن. ۵- کلام مکتوب در نهج‌البلاغه. ۶- سوره‌ی ۱۱۲ قرآن. ۷ و ۸- کلمه‌ی به درستی خوانده نمی‌شود، به تقریب ۹- حدیث. ۱۰- جمع نجوم. ۱۱- در اصل به همین صورت بدون نقطه. ۱۲- قرآن، سوره‌ی آیه‌ی ۴-۱۲. از این جا مقدمه‌ی گل انام آمده است جز این که در بین آن هشت بیت از وحشی بافقی آورده است. ۱۴- قرآن، سوره‌ی ۷۶ آیه‌ی ۱۸-۱۵. قرآن، سوره‌ی ۲۱ آیه‌ی ۳۰-۱۶. قرآن، سوره‌ی ۱۵ آیه‌ی ۲۹.